

● نقاشی ایرانی، بستان خیال

■ گفتگو با استاد محمدباقر آقامیری

■ اشاره:



استاد محمدباقر آقامیری به سال ۱۳۲۹ در «گروس بیجار» به دنیا آمد. او تحصیلات خود را در «دارالفنون» به پایان رساند و آنگاه به دانشکده هنرهای تربیتی راه یافت. بعد از اتمام این دوره، یک سالی هم در یکی از دانشکده‌های هنری انگلیس به تحصیل پرداخت. از سال ۱۳۵۶ تاکنون، به تدریس تذهیب و نقاشی ایرانی در هنرستانها اشتغال داشته و آثار ارزشمندی او در سی نمایشگاه گروهی و انفرادی در داخل و چندین نمایشگاه در خارج از کشور به نمایش درآمده است. در سال ۱۳۶۶، مدال طلای بخش هنرهای سنتی نمایشگاه جهانی الجزایر که سی و دو کشور در آن شرکت کرده بودند به استاد آقامیری اهدا گردید. همچنین آثار وی در نمایشگاهی که به دعوت مرکز هنرهای شرق در کانادا برگزار شد، مورد استقبال کم‌نظیری قرار گرفت.

استاد آقامیری تذهیب را نزد مرحوم استاد نصرت‌الله یوسفی فرا گرفته و در محضر اساتیدی چون «محمود فرشچیان» و «محمدعلی زاویه» تعلیم نقاشی دیده است. در ادامه این شرح احوال مختصر، گفتگویی که با ایشان داشته‌ایم پیش روی شماست.

● جناب استاد آقامیری، بعضی معتقدند مینیاتور یا نقاشی ایرانی در مقابل شیوه‌های متنوع و پرمیاهوی نقاشی غرب و بخصوص مدرنیسم حرفی برای گفتن ندارد. آیا به نظر شما نقاشی ایرانی را باید تمام شده پنداشت و اساساً نقاشی ایرانی در دوران حاضر چه جایگاهی دارد؟

■ بهتر است به جای «مینیاتور» عنوان «نقاشی ایرانی» را مطرح کنیم، چرا که از حدود

مرغ همسایه غاز است. و ما هم فکر می‌کنیم کارهایی که دیگران می‌کنند، تحت عناوین «مدرنیسم» یا «هنر آزاد» یا مسائل این چنینی، چیز دیگری است. در صورتی که اکنون دیگر هنر غرب هیبت خودش را از دست داده و حتی قادر به اغناء روح و عواطف مردم خود نیست در نتیجه به تدریج موقعیت و منزلت خود را از دست می‌دهد. این جور که من دیدم واقعاً اینها به هنر «فیگوراتیو» خیلی راغب شده‌اند و به آن روی آورده‌اند. بخصوص اگر نقاشی ما حمایت بشود و بتوانیم میدانهای بیشتری را برای نمایش کارهایمان به دست بیآوریم و امکان این بیشتر شود که اساتیدمان بتوانند در کشورهای مختلف نمایشگاه داشته باشند، بدون شك می‌توان

۷۰ تا ۸۰ سال پیش به این طرف هر چیز کوچک و ظریف و جمع و جوری را «مینیاتور» می‌گویند. یک نوع اسبهایی در انگلستان و کشورهای اروپایی پرورش می‌دهند که به «اسبهای مینیاتور» معروفند. این است که نمی‌شود نقاشی ایرانی را صرفاً به این معنا تعبیر کرد. نقاشی ایرانی فلسفه دارد و مکتب خاصی است که از عرفان و مسائل ادبی و فرهنگی و مذهبی نشأت گرفته است و برای خودش یک پایگاه خیلی والایی دارد. در نمایشگاههایی که داشتم و یا در نمایشگاههایی که شرکت کرده‌ام مشخص بود که نقاشی ما کلاس بسیار بالایی دارد و متأسفانه ما خود قدر این گوهری را که در دستمان هست نمی‌دانیم. یک مثل معروفی هست که می‌گویند

میدانهای بیشتری را فتح نمود و نظرها را جلب کرد.

● به نظر شما اوج بلوغ و پختگی نقاشی ایرانی در کدام دوره بوده و کدامیک از اساتید نقاشی ایران موفقتر بوده‌اند؟

■ شکوفاترین دوران نقاشی ایرانی، در اواخر دوره تیموری و اوایل دوره صفویه است. کمال‌الدین بهزاد حق بسیار زیادی به گردن هنر

ایرانی کار می‌کند بسیار وسیع است. یعنی از یک قلمرو معمولی که در محدوده یک بوم یا یک پرتله و یا یک فضا سازی خاص باشد فراتر است و عرصه دید نامحدودی دارد. که در ارتباط با یک وادی عرفانی است. به عنوان مثال. آیا شعر حافظ محدود است؟ مناجات خواجه عبدالله انصاری و کلام مولانا، آیا محدود است؟ نقاشی ما هم چنین حالتی دارد. چون دریایی است عمیق که امثال ما آمدیم کنار دریا و فقط تا ده متری رفتیم و بعد از



نقاشی ایرانی دارد. ایشان یک «رنسانس» در نقاشی ایران به وجود آورد. از شاگردان و اساتید دیگری که واقعاً در کارشان موفق بوده‌اند می‌توانیم از «سلطان محمد» و «آقامیرک» یاد کنیم. از معاصرین هم، اساتید بسیار بزرگی داشته و داریم. تعدادی از این اساتید مرحوم شده‌اند و از آنانی که در قید حیات هستند، استاد «محمود فرشچیان» و استاد «زاویه» را می‌توانم نام ببرم. و نیز آقای «مهرگان»، دوستان آقای «منصور حسینی»، آقای «جزئی زاده» و آقای «رستم شیرازی»: همگی دارای کارهای پرارزشی هستند.

● فکر می‌کنید تواناییها و وسعت عمل نقاشی ایرانی در چه حد است؟ بعضی معتقدند که میدان عمل مینیاتور محدود است، چون خالی از نورپردازی و حجم‌پردازی و سایه روشن و آناتومی به شکل غربی می‌باشد؟

■ اصولاً در نقاشی ایرانی وسعت عمل زیاد است. تخیلات و احساسات نقاشی که به شیوه

آن را می‌ترسیم جلو برویم. برخلاف گروهی که رهایی از قید و قالب و پرسپکتیو را نقص و عیب می‌دانند. باید گفت این شکستن قالبها فلسفه‌ای دارد. برای هنرمند ایرانی که می‌خواهد از ظاهر و قوانین صوری بگذرد و با خلاقیت به عمق دست بیابد، پرسپکتیو نمی‌تواند وجود داشته باشد. اصولاً نقاشی ایرانی در قید و بند طبیعت نیست. نقاش ایرانی می‌خواهد از طبیعت و از محدودیت‌هایی که تحت عنوان پرسپکتیو و



توسعه علم‌های انسانی و مطالعات فرهنگی

گرفتاریهای نقاشی وجود دارد. خودش را رها بکند و به بی‌نهایت برسد. طبیعت را تجزیه و تحلیل می‌کند و به فراتر از آن قالب عادی که در چشم همه وجود دارد می‌رود و روی بوم نقاشی: عوالم، افکار و اندیشه‌های خودش را به طبیعت تحمیل می‌کند. این است که می‌بینیم در نقاشی ایرانی هیچگاه طبیعت محض وجود ندارد. این به نظر من خلاقیت هنر ایرانی است. قدرت هنر ایرانی است. و به این سبب است که برایش محدودیتی وجود ندارد.

● عموماً در محافل، مجالس و دانشکده‌های هنری وقتی که از نقاشی ایرانی و رجعت به سنتهای هنری خودمان صحبت می‌شود، اغلب این گرایش در علاقمندان و هنرمندان جوان برای رجعت به گذشته و سنت هنری قدیم دیده می‌شود. اما عملاً با این خواست بسیار سطحی برخورد می‌شود. شما در این مورد چه نظری دارید؟

■ این بحث يك مقوله خیلی گسترده‌ای است و آن‌سان که در این کار زحمت کشیده‌اند صاحب‌نظرند ولی در مجموع عرض کنم که نقاشی ایرانی نمایانگر فرهنگ ماست. اگر ما در دنیای امروز بخواهیم راجع به فرهنگ و هنر خودمان صحبت کنیم و آن را به نمایش بگذاریم، باید حتماً از هنر نقاشی ایرانی استفاده بکنیم. ولی متأسفانه در دانشکده‌های ما آن فعالیت و استقبال و فضای لازمی که بایستی در این خصوص باشد وجود ندارد. بجز استاد مطیع و آقای استاد مهرگان که در دانشگاه الزهراء و دانشگاه تهران تدریس می‌کنند. متأسفانه کلاسهایی که در دانشکده‌های دیگر وجود دارد یا مدارس هنری که برای آموزش این هنر اصیل وجود دارد، فاقد استاد و معلمین شایسته برای این کار هستند و این مایه‌تأسف است. در شرایطی که ما افرادی داریم که می‌توانند کارآمد باشند و واقعاً از راه اصولی جلو بروند، از این بابت در بعضی جاهاکوتاهی‌شده. برای پیشرفت این کار در مجموع بایستی چاره‌اندیشی کرد. به عقیده من باید انجمن نقاشان نقاشی ایرانی به‌وجود بیاید. يك مركزیت صحیحی وجود داشته باشد تا اساتید گرد هم بیایند و از تجربیات آنها استفاده شود. متأسفانه این تاکنون نبوده و گاهی بدون تحقیق به‌عنوان اینکه فلان کس یا فلان دوست توصیه‌ای کرده، يك شخصی را به‌عنوان مدرس هنر می‌گذارند جایی، که این مایه ضرر و رکود خواهد بود.

مسئله دیگری هم که وجود دارد این است که

در دانشکده‌های هنری روی هنرهای اسلامی تاکید می‌کنند. مثلاً گاهی همین «مجمع هنر» را به‌عنوان «مجمع هنرهای اسلامی» عنوان می‌کنند و من به این نظریه و به این عنوان که داده شده اعتراض دارم. برای اینکه از روی اصول نیست. چرا که اصلاً هنر اسلامی در آنجا وجود ندارد. به غیر از معارف اسلامی که راجع به فلسفه صحبت می‌کند [چیزی نیست]. عنوان می‌کنند که بعد از انقلاب در دانشکده‌ها نقاشی اسلامی شکل گرفته است. هنر اسلامی يك قدمت هزار و دویست، سیصد ساله دارد. در حال حاضر موضوعات، عنوانش اسلامی است ولی بنیادش اسلامی نیست. خوب، در رشته گرافیک می‌آیند از کتاب‌آرایی صحبت می‌کنند: کتاب‌آرایی که اصلاً هنر ایرانی است ولی می‌بینیم که اصلاً هیچ راجع به تاریخ نقاشی ایران و مکاتب نقاشی ما صحبت نمی‌شود. دانشجویی که فارغ‌التحصیل می‌شود، تاریخ نقاشی غرب را بخوبی می‌داند. کلاسیسیسم، اکسپرسیونیسم، کوبیسم، سوررئالیسم و... اما وقتی راجع به مکتب شیراز از او بپرسی یا پیرسی مکتب تبریز، مکتب اراک و اصفهان چیست، هیچ نمی‌داند. یعنی ما اصلاً خودمان را نمی‌شناسیم، اما دیگران را می‌شناسیم. به‌نظر من این غلط است. من روی این تکیه می‌کنم که اگر در يك دانشکده و يك محل عالی هنری راجع به مسائلی صحبت می‌شود، بایستی اصولی و واقعاً از روی علم صحبت شود. هنر اسلامی يك سابقه هزار ساله دارد. برای خودش فلسفه، راه و روش، مسائل علمی و مسائل فنی مختلف دارد. حتی برای نشان دادن و اجرای اینها يك سری ابزار و مصالح خاص خودش را نیاز دارد. اما متأسفانه این طور نیست. در صورتی که ما می‌بینیم کتاب‌آرایی ایرانی و کتاب‌آرایی اسلامی در دنیا بی‌نظیر است و تمام موزه‌های دنیا را هم پر کرده و تمام موزه‌های دنیا هم به اینها افتخار می‌کنند. دانشجویی که از این دانشکده‌ها لیسانس می‌گیرد به‌ندرت می‌داند «میر سیدعلی» که بوده، «سلطان محمد»، و «مظفرعلی» چه کسانی بوده‌اند و «کمال‌الدین بهزاد» که بوده. فکر می‌کند که همین «حسین بهزاد» هنرمند معاصر ماست! و چه خوب بود واقعاً اگر هنرهای اسلامی منطبق با اصولش عرضه می‌شد و از کشورهای خارج هم برای آن دانشجوی می‌گرفتیم تا پس از فارغ‌التحصیلی می‌رفتند در ممالک خودشان و هنر ما را اشاعه می‌دادند. ما نباید از یاد ببریم که در مسائل هنری از دیگران خیلی جلوتریم.

● شما کار خود را به آثار کدامیک از اساتید قدیم نزدیکتر می‌بینید و در کار معاصرین آثار چه کسی را



■ اکنون دیگر

هنر غرب هیبت خودش را از دست داده و حتی قادر به اغناء روح و عواطف مردم خود نیست.

■ نقاشی ایرانی

در قید و بند طبیعت نیست. نقاش ایرانی می‌خواهد از طبیعت و سایر محدودیتها خودش را رها کند و به بی‌نهایت برسد.

می‌پسندید؟

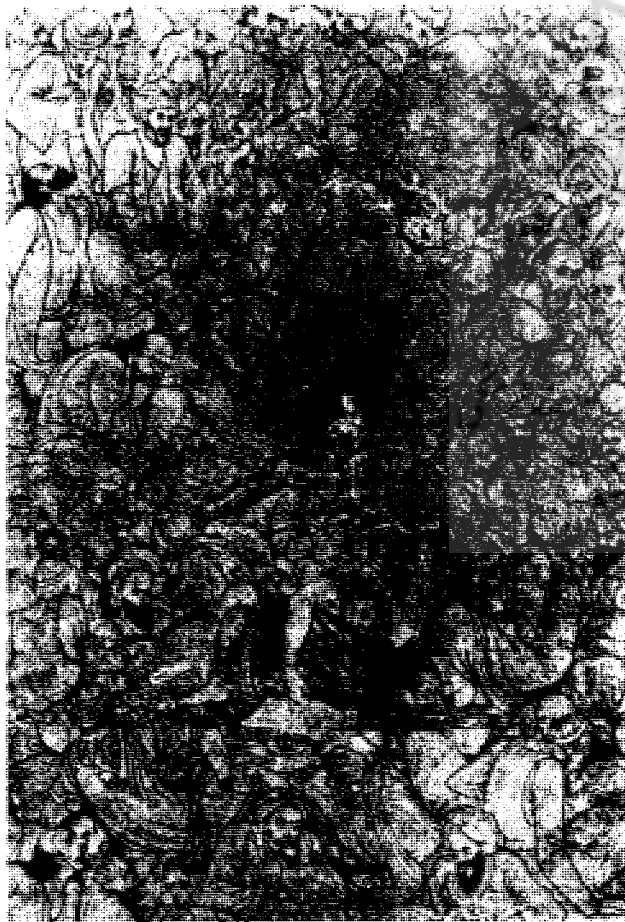
■ کارهای من در واقع پیروی از همان مکاتب اصیل و پربار گذشته است و خودم را همیشه شاگرد آن اساتید می‌دانم. نمی‌توانم بگویم فقط تحت تاثیر «بهزاد» و «آقا میرک» هستم و یا گرایش به «سلطان محمد» یا «محمدی» یا «میر سیدعلی» یا «رضا عباسی» دارم. هر کدام از کارهای این اساتید را می‌بینم یک احساس عظمت در من به‌وجود می‌آید و واقعاً آنها را بی‌نظیر می‌دانم و خود را به قدری ناچیز و کوچک فرض می‌کنم که جرات نمی‌کنم در این موارد زیاد بحث کنم. چرا که آنان در زمانی آثار خود را خلق کرده‌اند که با این دوران بسیار متفاوت بوده. در کار همه آنها وسعت فکر و خلاقیت وجود داشته و از ابزار و مصالح به بهترین نحو استفاده کرده‌اند. اما از هنرمندان و اساتید معاصر، تحت تاثیر استاد

فرشچیان و استاد زاویه بوده‌ام. البته کارم شبیه این اساتید نیست ولی در مجموع از زحمات این اساتید بهره گرفته‌ام و همیشه خود را مدیون و کوچک آنها می‌دانم.

● مضامین آثارشان را از چه منابعی می‌گیرید؟

■ من واقعاً تحت تاثیر فرهنگ و ادب کشورمان هستم و بیشتر مضامین کارهای من هم از متون ادبی خودمان است. آثاری که شعرا و ادبای بزرگ خلق کرده‌اند. بیشتر تحت تاثیر عطار بوده‌ام. به نظامی و مولانا واقعاً عشق می‌ورزم و از طرف دیگر فردوسی را در کار خود پهلوان می‌دانم. پهلوانی باتقوا و وارسته که واقعاً حکیم بوده است. کارهای زیادی را تحت تاثیر مضامین شاهنامه انجام داده‌ام و در مورد حافظ کارهایی را توانسته‌ام انجام بدهم و باز هم

■ گروهی رهایی از قید و قالب و پرسپکتیو را نقص و عیب می‌دانند، اما شکستن قالبها در نقاشی ایرانی فلسفه‌ای دارد.



مطالعه و تحقیق می‌کنم که در زمینه ادبیات ایران کارهایی را ارائه بدهم. کارهای دیگری هم هست که از فکر و ذهن خود نشأت می‌گیرد و فضا سازی و حرکات خاص دارد. مثلاً در سال ۵۵ درباره ورزش زورخانه و ورزش پهلوانی ایران مطالعه و تحقیقی داشتم با عنوان «عظمت و زوال زورخانه» که جدای از مسائل ادبی دیگر می‌باشد. کاری است راجع به مسائل رزمی و مسائل اساطیری و پهلوانی. یک مقدار هم کارهایی که جدای از این مسائل بوده [به وجود آورده‌ام]. ولی در مجموع بیشتر به مضامین ادبی و عرفانی علاقمند هستم.

● می‌گویند هنوز هم رسم بر این است که اسانید نگارگر، خود، رنگ مورد استفاده خودشان را می‌سازند. شما از چه مواد رنگین و از چه نوع کاغذی استفاده می‌کنید؟

■ این مسئله از قدیم به همین ترتیب بوده. یک سری از وسایل را خود هنرمند نقاش مجبور بوده که بسازد. حتی کاغذ را خودشان می‌ساختند، یا رنگهایشان را، و رنگها اکثراً رنگهای معدنی بوده است. اما متأسفانه در زمان حال و با گرفتاریها و مشغله زیادی که وجود دارد این کار خیلی به ندرت امکان پذیر است. من بعضی از رنگها مثل «لاجورد»، «شنگرف»، «رنگار» یا «سفید» را خودم می‌سازم. اما متأسفانه آن قدر سرمان شلوغ و زمان کم است که دیگر فرصت نمی‌کنیم کاغذ بسازیم، ضمن اینکه تخصص بسیار بالای لازمه این کار را هم نداریم.

● آثار شما عمدتاً در کجا نگهداری می‌شوند؟

■ تعدادی از کارهایم در مجموعه‌های شخصی و موزه‌های داخلی است و تعداد زیادی هم در خارج است که دقیقاً نمی‌دانم در کجاست. در نمایشگاههایی که داشته‌ام کارهای زیادی از من خریده‌اند و متأسفانه به صورت پراکنده است.

● به نظر جنابعالی تفاوت عمده نقاشی ایرانی و نقاشی چینی در چیست؟

■ در عین حال که در بعضی مسائل با هم نزدیک هستند و قرابت دارند، اما تفاوتهایی هم دارند. در نقاشی ایرانی به مسائل فنی و تکنیکی بیشتر پرداخته شده و ابزار و لوازمات بیشتری به‌کار گرفته شده و قدرت نمایی بیشتری هم شده است. نقاشی ایرانی از تنوع و تالاف رنگ و زینت بیشتری بهره برده، چنانکه بعضی از رنگهایی که در نقاشی چینی نبوده و نیست در نقاشی ایرانی هست. دقت بیش از اندازه به بعضی از جزئیات در نقاشی ایرانی وجود دارد که در نقاشی چینی

این مسائل کمتر دیده می‌شود. اما به هر حال هر کدام برای خود فلسفه خاصی دارند که بی ارتباط هم نیستند، و آن مسائل عرفانی و فلسفی است.

● واقع‌گرایی در هنر به چه معنی است و شما جایگاه واقع‌گرایی در هنر مینیاتور را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

■ این بستگی به ذوق، اندیشه و احساسات هنرمند و نقاش دارد که بیشتر به مسائل رئالیستی و واقع‌گرایانه توجه داشته باشد یا به مسائل تاریخی و وقایع‌نگاری، یا حتی اوقاتش بیشتر صرف مسائل ادبی، فلسفی یا موضوعات مذهبی شود. هر کسی می‌تواند در گوشه‌ای از این فضای بیکران پرواز بکند، قلم بزند و کار بکند. بعضی مواقع خود من هم به مسائل رئالیستی رغبت پیدا می‌کنم، اما اکثر مواقع از این حیطة و از این فضا خارج می‌شوم و در دنیاها دیگری سیر می‌کنم. هر کسی برای خودش سلیقه‌ای دارد که این خود باعث متنوع‌تر و رنگین‌تر شدن دنیای نقاشی ما می‌شود که فکر می‌کنم جالب باشد.

● اگر پاسخ دادن به این سؤال برایتان مقدور باشد، می‌خواستیم بفرمایید از میان آثار خود کدام را بیشتر می‌پسندید و چرا؟

■ سؤال جالبی است، اما بایستی عرض کنم یک هنرمند یا یک نقاش در زمینه‌های مختلف کار می‌کند و همیشه فکر می‌کند کار خیلی خوبی ارائه کرده، اما بعد متوجه می‌شود که کار ضعف دارد و آن کاری که می‌خواسته است نشده. من هم همین‌طور بوده‌ام. اصولاً هر کاری که می‌سازم به عنوان مشق می‌سازم. حالا ممکن است بیننده این کار را شاهکار بداند، کار خوب بداند یا کار ضعیف بداند. در مجموع بعضی کارها هست که بیشتر مورد توجه واقع شده و از نظر مسائل فنی و احساسی دارای اصالت و مورد قبول اساتید می‌باشد. اما کلاً تابلوی «شیخ صنعان و دختر ترسا»، «خسرو شیرین» و یکی دو تا کار مذهبی را هم که حال و هوای معنوی دارند دوست دارم. مثل «ظهر عاشورا» که واقعاً یک حال و هوای خاصی دارد. کارهای دیگری هم بوده که به‌خاطر منم آید.

● حضرتعالی به عنوان استاد

نقاشی ایرانی چه پیامی برای هنرجویان این رشته، یا به‌طور عام، هنرجویان سایر رشته‌های هنری دارید؟

■ من در عین اینکه واقعاً عشق و علاقه به هنرهای اصیل بخصوص نقاشی ایرانی داشتم،

در زمینه‌های دیگر نقاشی، تذهیب و شعر هم فعالیت و تجربه‌اندوزی کرده‌ام. کارهای مدرن هم انجام داده‌ام؛ در شیوه‌های امپرسیونیست و حتی آبستره کار کرده‌ام. کارهای فانزری بسیار انجام داده‌ام و نمی‌گویم که هیچ کس نباید اینها را کار بکند و فقط نقاشی ایرانی کار بکند؛ خیر، ولی خودم به هنرهای مملکت خودمان بیشتر اهمیت می‌دهم. دلم می‌خواهد آنهایی که در زمینه نقاشی کار می‌کنند همه اینها را تجربه بکنند و بدون تجربه شیوه‌ای وارد نکنند. توصیه‌ام همین است. این ضعف است که یک نقاش شیوه‌های مختلف را نداند.

● با تشکر، مطلع هستیم که حضرتتان در زمینه ورزش هم صاحب نام و صاحب نظر هستید. به‌عنوان آخرین سخن می‌خواستیم در این ارتباط توضیحاتی برایمان بفرمایید.

■ من ورزش را برای یک هنرمند واقعاً نافع می‌دانم، حالا ممکن است یک تعداد از هنرمندان دوست نداشته باشند این مسئله را، اما من نتایج مثبتش را به عینه دیده‌ام و لمس می‌کنم. بخصوص هنرمندانی که پشت میز می‌نشینند، ورزش واقعاً برایشان لازم و نافع است. خود من روزی ده دوازده ساعت پشت میز هستم و قلم می‌زنم. به ورزش هم علاقه دارم؛ یک نوع تفریح برای من است و از نظر جسمانی هم تقویت می‌شوم. روحاً هم خیلی کمک می‌کند. به من استحکام و تسلط بیشتری در کارم داده است. بنده از دوران طفولیت تاکنون ورزش می‌کنم و در زمینه ورزش کاراته حدود بیست و سه سال است کار می‌کنم. سال ۵۱ عضو تیم ملی کاراته و سال ۵۲ عضو تیم قهرمانی کشور بودم. یک سالی هم که در انگلستان تحصیل می‌کردم عضو تیم جنوب انگلیس بودم. الان هم دارای «دان پنچ» کاراته هستم. بعد از انقلاب فعالیت زیاد و مثمیری با فدراسیونهای کاراته داشتم هرچند که متأسفانه در بعضی موارد از تجربیات و زحمات من استفاده نشد و الان هم نمی‌شود. من سعی داشتم سبکهای مختلف این رشته را دور هم جمع کنم. یعنی با آن دید و تجربیاتی که در زمینه هنر داشتم می‌خواستم فضا و اجتماع کاراته ما هم از آن موارد بهره‌مند شود که متأسفانه آن‌گونه که دلم می‌خواست نشد. من ورزش کاراته را یک هنر ظریف می‌دانم.